به بهانه دوم اردیبهشت، سالروز درگذشت سهراب سپهری

«شعریت» در نقاشی‌های سهراب سپهری

سهراب هادی

خواستارم آن مُشتواره سرخ در سینه ات امسال و سال‌های آتی، شادتر و تندتر از همه زمان‌های گذشته بتپد و لب‌هایت به نوایی موزون، نغمه خوان همیشه بهار باشد.
در طلب دریایم، به هزار چشمه و جوی گذر کردم تا که دریا را دریابم.
در آتش، غریقی دیدی؟ من چنانم.
در دریا، تشنه ای دیدی؟ من همانم.
راستی، همانند «متحیری» در بیابانم.
فریاد رسی خواهم، که از دست «بی دلی» بر فغانم.
وصلِ دوست، در خون باید کرد.
سوسوی چشمانِ اشتیاق، در انتظار رؤیای شکفتن شقایق‌هاست.
... و جهان، حجم اتاق آبی است.
□

در آثارِ سهراب سپهری، آیا می‌توانیم زندگی را یکسره دریابیم، یا تنها، و تنها، نیمکره پیش از مرگ او را می‌توان در آثارش جست و جو کرد؟! مفاهیم، در زندگی وآثار سپهری آیا تمام محیط سیصدوشصت درجه هستی را در بردارد؟!

سپهری، تکه‌های سیاه روی پندارِ شهرها، روستاها و تمامِ سادگی‌ها را در آثارش نقش می‌زند و نقطه‌های روشن آسمان را در نقشه‌های کهکشان هستی، جست و جو می‌کند.

سپهری و آثارش امروز، تکه‌هایی از افسانه ای هستند که او به درستی در میان واپسین معنای زندگی در شوقِ اشتیاقِ دیدارِ شقایق‌ها آفرید. او، برای تمامیّت قدرت آفرینش آثارش و در تمامیّت شعریّت رنگ‌هایش و در تمامیّت آفاقِ شعری خود که از «مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی» وام گرفته است، آماج نفرینِ کینه توزان و شبه منتقدان عصر خویش شد. در جزئی ترین ویژگی‌های زندگی، او «مَداری» با ویژگی‌های آفریننده آثارش داشت. سپهری، نشانه‌هایی از سرنوشتی شگفت را در آثارش جست‌وجو کرد و خاستگاه خلق آثارش، بررسی‌های موشکافانه «هستی شناسی» و مشرب عارفانه «او» بود. سخت موشکاف بود در فهمِ هستی، و دلالتِ سنگ بر سکوت را نقاشی می‌کرد. تمام منتقدان عصر او، با پژوهش‌های سپهری در طرح‌ها و رنگ واره‌های او در دوره‌های آفرینش آثارش مواجه شدند و بر پایه موضوع‌هایی که او در نقاشی‌هایش آفرید، رقمِ حیرتِ قلم را پذیرفتند و با طرد او، جزیره‌های کوچک «نفی» و «انکار» آثارش را پدیدار ساختند و نقل است که در محافل شعری، انکارِ شعرِ سهراب سپهری رایج بود. و می‌گفتند که: شنیده ایم او نقاشی می‌کند، اما در نقاشی هم «چندانی نیست». و در محیط‌های گالری‌ها وقتی آثار سپهری با مخاطبین از رازِ بزرگِ «بودن» می‌گفته است، هم عصران شبه منتقد او گفته اند: «سپهری که نقاشی ندانسته، شنیده ایم که او شعر می‌بافد». و در شعر هم می‌گویند: «چندانی بلند مرتبه نیست!» و امروز، افسانه «شعریّت» و «موسیقی شعر سپهری» و «شعریّت رنگ‌ها»ی آثارش، آفاقِ بی‌کران وسعتِ بی هراس و آفریدن او را افسانه ای است که هنوز نگاشته می‌شود!
□

آثار سپهری، در قاب‌های نمادینِ فهم هستی، در دوره‌های چهارگانه آثارش در استمرار موشکافانهٔ درکِ هستی، عارفانه، نشانه گذاری شده است. نخست، عشق، نه در معنای ناکامی‌او، که عشق به فهمِ هستی، مقبولِ طبع او بود. سپهری، در ادراکی عمیق به رنگ، خستگی ناپذیر در آفرینش اثر با تمایل به فهم هستی طراحی کرد و نقاشی کرد و از همه چیز خود گذشت! و همین تمایل او به گذشت از همه چیز، برای نقاشی کردن در فهم هستی، تندرستی اش را نیز نابود کرد. او،در تحلیل فهم «بودن»، نقاشی کرد و تا مرحله درون شناسی رنگ، بر نیروی خلاقیتَ و آفرینش مسلط شد. و آثارِ طغیانگر و در عین حال با سکوتی عمیق، در نقاشی معاصر آفرید که تأثیری وضعی در زمان بر جای گذاشت. او، نشانه گذاری کرد و مسیر را هموار نمود.
□

با این همه، مسئله ای جدی، که نقد متأخر در تلاش فهم آن بود، حل کردنِ سپهری در مسیر مستحیل شدن در همگرایی با تفکر غرب در هنر معاصر بود، که چنین نشد. اشراقی بودن و شهودی فهمیدن و خاستگاه عارفانه شرقی داشتن، وجه متمایز آثارِ سپهری از نقاشی‌ها و

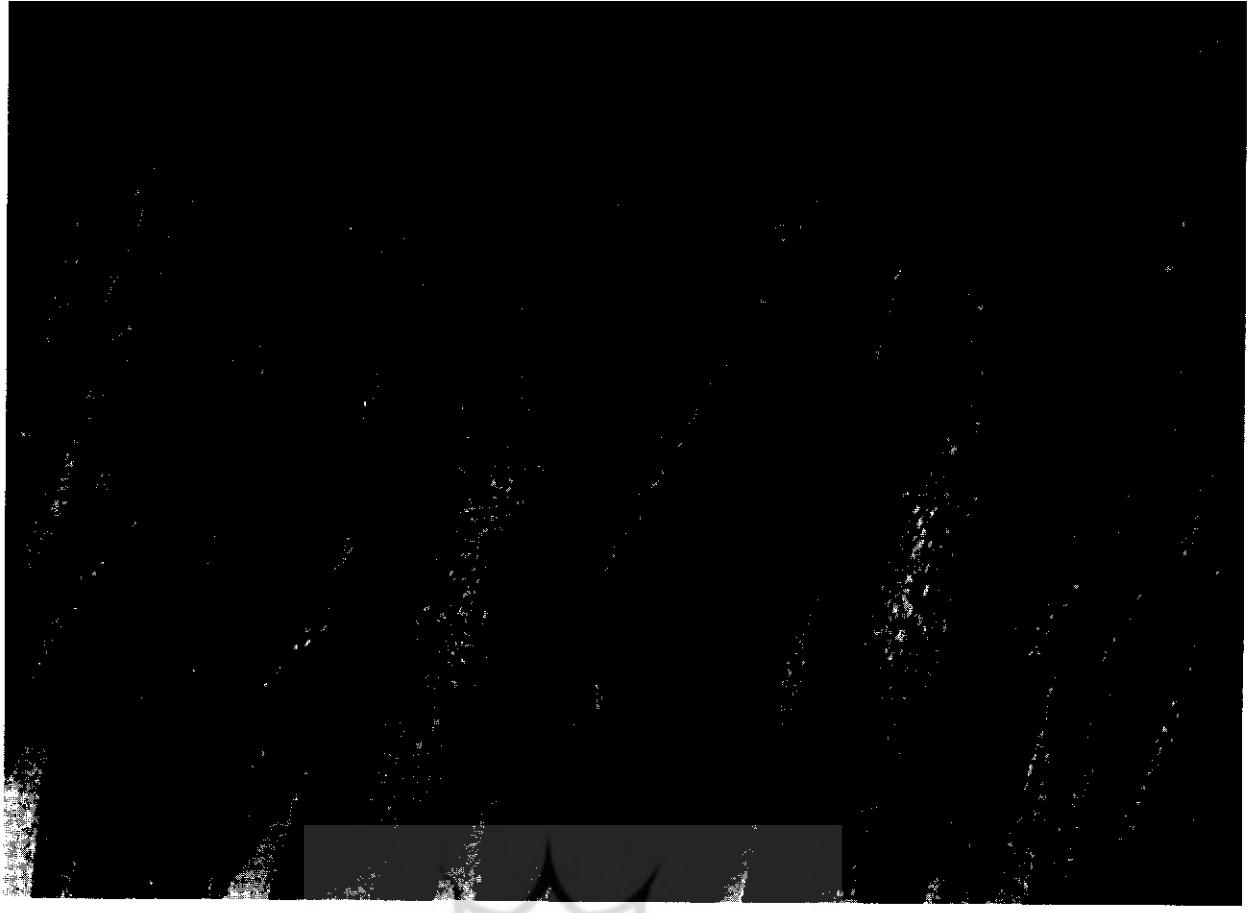

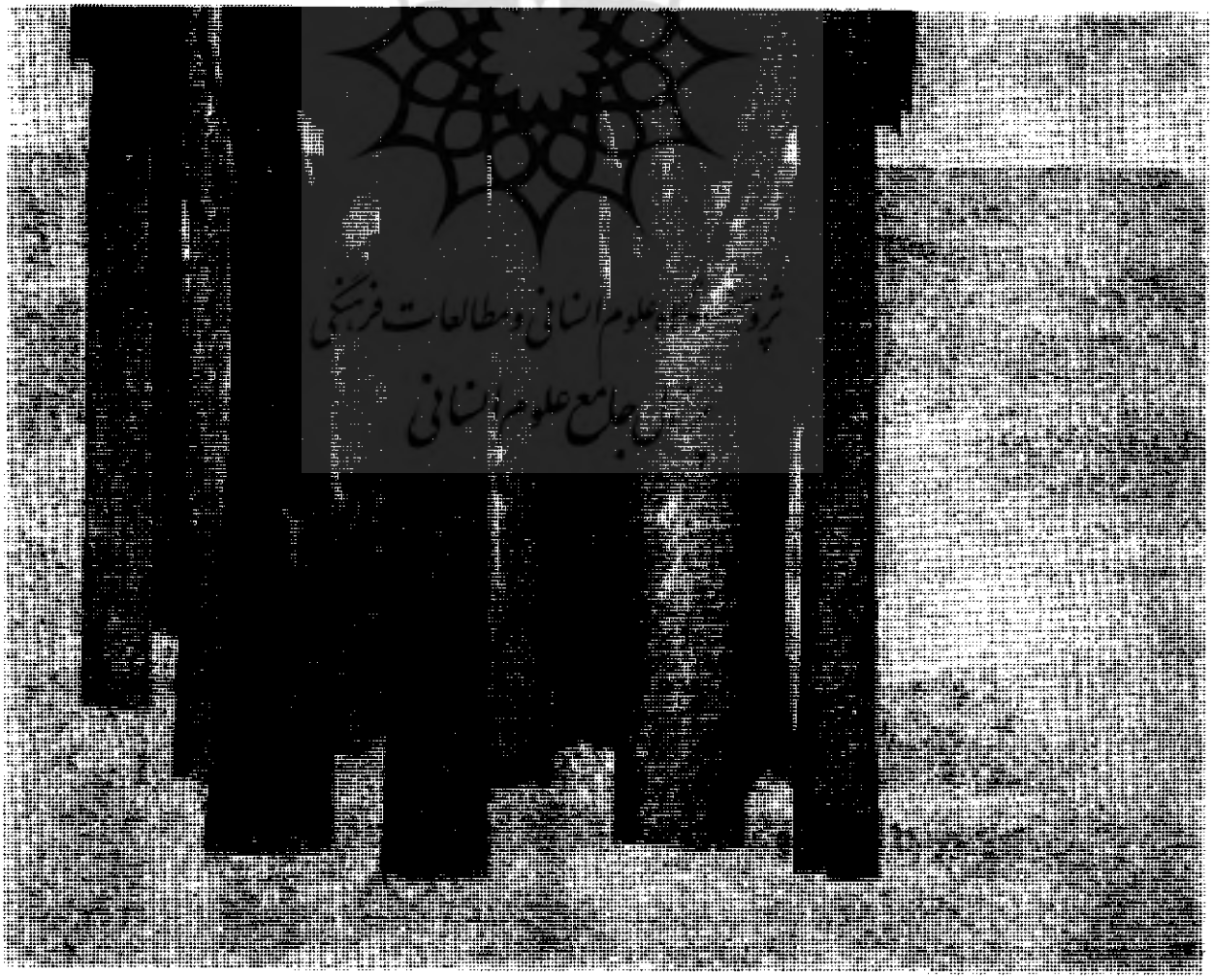

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نقاشان زمانه اوست. سپهری به تنهایی، چیزی باشکوه آفرید که هرگز در مسیر هنر معاصر فروپاشی نشد، و تاکنون نیز در هم نریخته است و یا در هم شکستگی برای او، تصویری تلقی ناشدنی است. و آن، ایستادگی در نهایت تنهایی است. گرچه سپهری در پس از مرگش با زمان حیاتش،تقابلی شگفت انگیز در نگاه منتقدان پیدا کرد و با تمام پیچیدگی آثارش با امری ساده، او را معنایی از بازشناسی فهم عارفانه هستی در شرق و به عبارتی «مولوی معاصر» خواندند، اما پدیده حاصل از درک هستی و انسان، در آثار سپهری، رازی نامکشوف است.
□

سهراب سپهری، از شعرِ سکوتِ رنگ و از موسیقی سکوت، در حیات نیز، سخن گفت و این دو، از عناصر ثابت آفرینش‌های هنری اوست که از همان لحظه آفریدن تمام ارزش‌های زیبایی شناختی را در ترکیبی خیره کننده در ابعاد آثار سپهری و در اندازه تنومند درخت‌های سپیدار با مخاطب به گفت و گو می‌برد. منفی بودن داعیه و سیر تجربه او نیست و نه از مثبت بودن، حرفی دارد! او «روشنی» را نقاشی می‌کند. از درونی که به دلایل شرقی بودنش بسیار پیچیده است. شعرهایش که به نوبه خود، درکِ فروریختن نشانه‌های رمانتیک است و در پرتو همین پژوهش عمیق در فهم هستی ارزشمند است و بار گران رنجباره زندگیِ شاعر نقاش را در شعریت رنگ‌هایش و در آفرینش روشنی‌های آثارش می‌توان شناخت.

سپهری، مسئله را با همین مفهوم حل کرده است که سنگ‌ها و درخت‌ها و روستاها، نمادهای یک مفهوم انتزاعی شده هستند. او، همه آفریده‌هایش را کاملاً منتزع شده از هر گونه تماس با طبیعت دانسته و دیگر آنها چیزی که در واقعیت هستند، نیستند! بلکه خودِ واقعیت در پس آثار است که چیزی ممکن، دست یافتنی، قابل فهم و با معنا ارائه می‌شوند. در آثارِ سپهری، هستی، تمام بستگی‌ها را در بردارد. و او، با «نفی» این وابستگی‌ها، این بستگی‌ها را ناگزیر از هستی و محکوم نمی‌داند. و اما با مفهومی‌دیگر،در آثار سپهری، آن‌جایی رو به رو هستیم که او به بنیادی ترین مفهوم، یعنی فهمِ «هستی» اشاره می‌کند. با این همه، سپهری، بدان سوی دایره هستی ترفت و به راستی، چیزی در معنای هستی می‌دید که توانست تمام بستگی‌ها را در او یکسره رها کند.
□

در آثار سپهری، کشف زندگی و ارمغان «آن» به مخاطب، یک اصلِ همیشگی است و هنر در نگاه او شاید تمامی نیاز به یافتن و جست و جوی حقیقت باشد، و ما امروز با آگاهی کامل از این رازِ تنگاتنگ با فهم و معنای هستی در آثار سپهری رو به رو هستیم. خاستگاه هنرمندانه سپهری، نیروی بی امان برای ترسیم سرانجام یاری رساندن به انسان، از طریق بیانِ حقیقت در آفرینش‌های هنرمندانه آثارش بود و در عین حال، در آزمونِ انتزاع اشیا و زندگی و گسست از وابستگی‌های قاعده رئالیسم، چرا که در خلاقیت چیزی جز کشف و ارمغانِ راز هستی در زمینه آثارش نهفته نیست.
□

و از این روست که می‌توان دریافت سهراب سپهری چگونه نقاشی در معیارهای آفرینندگی است و نیز از همین منظر، چگونگی نقاشی‌های او در تبدیل به کُنشی ماندگار، قابلِ بررسی است، که او چگونه، منطقِ هنرهای سنتی را در ذهنی نو اندیشانه نگه داشته است و در پرتو منطقی نو، به لحاظِ باورهای استوار، تا دورترین مرزهای پیدایی از «لایه‌های آگاهی» در آثارش، و از واقعیتِ هستی، سخن گفته است.

نقاش، رنگ‌ها را به طور ذهنی برنگزیده است، اما از تهاجم رنگ‌ها و از حمله در فرم‌ها و شکستن اصول واقع گرایانه تا حد ممکن بهره برده است. و این رفتارِ کاملاً حسی، در ناممکن ترین شکلِ ارائه تصویر زندگی در آثارش، آن‌گونه مؤثر است که آفاق معنای رنگ در آثارش به بی‌کرانگی اندیشه تبدیل می‌شود و سنگ و برگ و تنه درختان، نشانه واقعیت مطلق نیستند. و این، راز و سخن سپهری در آثارش، از نگاه اوست که طبیعت بَدَل به نشانه واقعیتِ مطلق می‌شود. و این همان تفکری است که رو در روی نگاه «طبیعت گرایی» در مسیری نو قلم زده می‌شود. سال‌های پختگی نقاش در مسیر نوپردازانه آثارش و سفرهای پژوهشگرانه وی در شناخت مفاهیم فرهنگ‌ها، یعنی ما بین سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۵۰، ژرف‌ترین شیوه نقاشی‌های اوست. او در این سال‌ها در بررسی شرایط اجتماعی خویش، و در بریدن از نفوذ بی تأثیر نقاشی کلاسیک که گونه ای از واقع گرایی و به‌دور از هر گونه آفرینشِ برخاسته از خیال است، در هم می‌شکند و رنگ‌های مرسوم نقاشان هم عصر خویش را یک باره انکار می‌کند.

سپهری، در این دوره از آثارش به رنگ مایه‌های گرم و طلایی و به رنگ‌های تخت می‌پردازد. ترکیب بندی (کمپوزیسیون)های او طبیعتی درونی دارند. نقطه‌ای مرکزی با عنوانِ پرسپکتیو در این دوره، از آثار سپهری رخت بر می‌بندد و آثارش، با شکل ریتم‌های هندسی، توجه دقیق نقاش را به اصول وسوسه ذهنی در هنر و تصویر خیال از واقعیت، معطوف می‌دارد. در این دوره از آثار سپهری، شکل‌ها، مبنای تبیینی و تزیینی ندارند. شکل‌ها، در ترکیب بندی‌های هندسی او «نشانه‌ها» هستند. ریشه‌ها، تنه‌ها،برگ‌ها، طبیعت بی جان و ریتم‌های ریز و زیر و روشنایی‌های دشت‌ها، همه بخشی از نشانه شناسی سپهری در دریافت‌های هنرمندانه او از طبیعتِ درون و درون طبیعت است.
□

توجه به کار رفته در ریزه کاری‌ها که نمادهای گوناگون حضورِ نور و روشنایی در آثار اوست، تا اندازه‌ای از انکسار و تا حدِ قابل توجهی از غیرواقعی بودن آثار او کاسته است و آثار او در دو نیمه متعادل، همیشه شکل پذیر است. که این، همان مبنای توجه به قرینه در ترکیب بندی

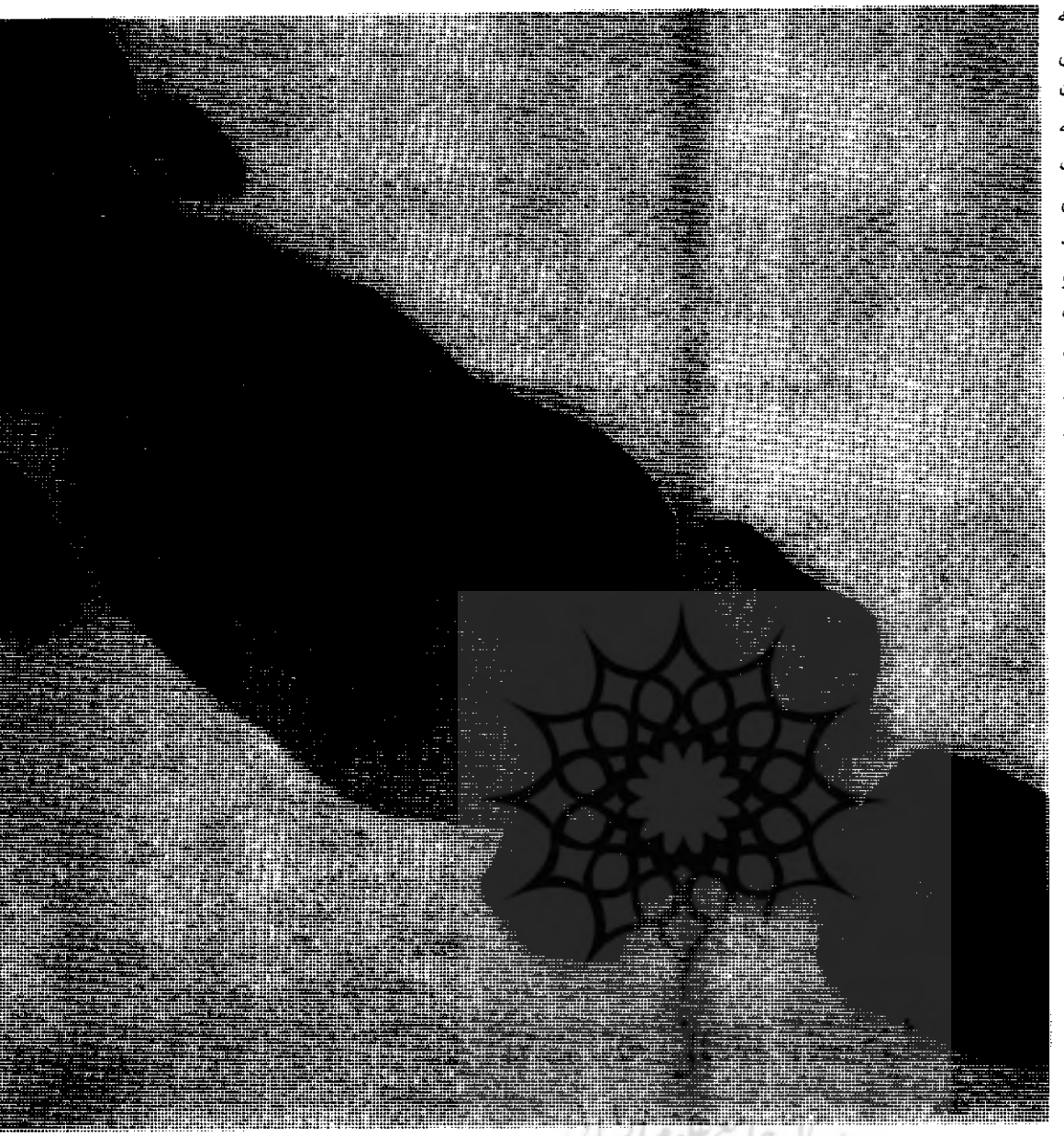

اثر است و از این مرحله است که سپهری به اختصار و نهایت، یعنی به زبان «شعریّت» در نقاشی دست می‌یابد و به مخاطبان آثارش توجه به حقیقت و درون مایه طبیعت را با غریزه انسانی و با رفتاری حرفه ای در نقاشی، می‌آموزد. در این‌جا نیز می‌توان هواداری او را از پرداختن به مقوله‌های تک نگاری در آثارش بازشناسی کرد. و در عین حال، حس حاصل از رنگ مایه‌های او را، همواره در فرآیندی انسان گرایانه، آرمانی و حتی رمانتیک، عمیقاً حس کرد. او با الزامات دقیق زمان و با شرایطِ اجتماعی حیات نقاش، نظریه بعدهای درونی را جست و جو کرد و تا جانکاه حقیقت در دسترسی به ناب ترین اثر، کوشید. دلبستگی‌های نقاش به حقیقت، بسیار بزرگ تر از پیوندهای او با واقعیت نگاری از طبیعت بود و در کارها و اکسپرسیون‌های واقعی نیز او از حیات و طبیعت، الهام معنایی گرفت و درباره رنگ‌ها، نظریه مکمل را هرگز به کار نبست و هر رنگ در دسته بندی‌های پالت او، رنگی مستقل و خاستگاهی معنایی داشت. برای اشتیاق خود در تعریف از طبیعت، یک دوره، به صورت سیاه مشق‌هایی روی زمینه‌های خاکستری جست و جو کرد تا پوسته رنگ، نقش نمادین را از اشیا دریغ نکرده باشد. و در پی این آزمون‌ها بود که تیرگی و روشنی، به دور از نیم سایه‌ها، مبنای دوره آخرین خلاقیت‌های سپهری قرار گرفت. فضاهای آثارش در دوره پایان دهه پنجاه، درخشان تر، ژرف‌نمایی آثارش منکسرتر و یکسره فضای معنایی آن غریزی است و در این دوره از آثارش، نقاشی‌های او با قواعد کلاسیک و با قواعد نو در نقاشی غرب تفاوت اساسی دارد.

□

او دلبستگی مستقیمی‌با نسبت حضور نور در آثار دارد. رفتار نمادین حیات، یعنی درخت، روستا، و سنگ از ارکان معنایی آثار اوست. سهراب سپهری، عارف تعادل گرا، نقاش و شاعر دهه چهل و پنجاه، شخصیتی عمیقاً با سکوت، زیرک و آگاه بر زمان، با انتشار دفاتر شعر و دیوانش «هشت کتاب» و نیز با آفرینش چهار دوره متفاوت از نقاشی‌هایش با بیانی متفاوت و با مبانی نظر و تئوری‌هایش در شعر و نقاشی، در باب رنگ نیز بسیار نو و بدیع پرداز بود، با تمامِ لطافت آثارش، زندگی اش باهاله ای از سفرهای رازآمیز احاطه شده بود. وی نفوذی همیشگی بر شعر و نقاشی معاصر بر جای گذاشت و در شناخت‌های وادی عارفانه انسانِ شرقی آفاق معنایی وسیعی را گشود. خلاقیت‌های او نقشی اساسی در تعریفِ راه آینده نقاشی معاصر رقم زد. سپهری با قامتی رفیع از آرمان‌های متعالی اجتماعی در هنر معاصر زیست و به رؤیای هنرمندانه امروز تا بدان‌جا دسترسی پیدا کرد که تأثیر بینش و تکنیک او در نقاشی معاصر، همچون زمان جاری است. او، همچنین کوشید هماهنگی جهان یگانه هستی را در آثارش برای ادراک آیندگان به ارمغان بگذارد و به این مهم نیز دست یافت. وی در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۸ در تهران، نیمکره دوم زندگی اش را آغازگر شد تا بر سطحی کروی، نشانه‌های مواج و همانندی آن با تجربه‌های انتزاعی آثارش، مسیر تازه ای باشد در آینده هنرِ معاصر ایران و جهان.